

به مناسبت ۹۴ سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و بکارگیری تجارب آن برای انقلاب آتی ایران

معرفی بحث و جمع‌بندی درسهای انقلاب اکتبر توسط رفیق مازیار رازی در اتاق پالتاک ۱۰ نوامبر
۲۰۱۱

در ابتدا باید ذکر کنم که صحبت امروز من نه یک سخنرانی، بلکه یک معرفی بحث است برای تبادل نظر با رفقا. ما به هر حال بر اساس تجارب نظری و عملی خود به یک سلسله نظراتی رسیده ایم که مایلیم تا آن‌ها را در عرصه جامعه و در سطوح مختلف، با دوستان و رفقای که تمایلات و جهت گیری‌های مشابهی دارند، در میان بگذریم؛ در حقیقت، ما نه تنها می‌خواهیم بر این رفقا تأثیر بگذاریم، بلکه آماده هستیم تا خود تأثیرپذیر هم باشیم.

بنابراین، "تبادل نظر" در این جا چنین مفهومی دارد. این جلسه نیز همان طور که اشاره کردید، یک معرفی بحث است از طرف من؛ و من هم به عنوان یکی از شرکت‌کنندگان، در بحث‌ها دخالت خواهم کرد و امیدوارم که بتوانیم با توجه به این تبادل نظرها، جهت‌گیری‌ها و متحدین مشخصی را در راه انقلاب آتی ایران پیدا کنیم.

و اما نکته دیگر: بحثی که امروز من معرفی می‌کنم، صرفاً یک بحث تئوریک و انتزاعی نیست. انقلاب اکتبر، مسأله‌ای مهم برای کل جهان و به ویژه جنبش کارگری و مارکسیست‌های انقلابی می‌باشد. ولی به هر حال این بحث بهانه‌ایست برای بررسی و مرور یک سلسله نکات اصلی متکی بر درس‌های انقلاب اکتبر، و استفاده و کاربست این درس‌ها برای انقلاب آتی ایران. از این نقطه نظر، من درحین بحث قیاس‌های مشخصی را از مسائل امروز ایران و همچنین جهان مطرح خواهم کرد تا این موضوع - همان طور که اشاره کردم - نه یک بحث انتزاعی نباشد، که بحثی مرتبط با مسائل امروز ما باشد.

نیاز به توضیح چندانی ندارد که بحث انقلاب اکتبر، بحثی مفصل و عمیق است و به همین جهت نمی‌توان در یک یا دو جلسه به تمامی جوانب آن پرداخت. تلاش من در این دو جلسه اینست که در جلسه اول به بررسی یک سلسله درس‌های مشخص و مرتبط با انقلاب اکتبر بپردازم. به اعتقاد من دو درس مهم و دو محور اصلی در انقلاب اکتبر وجود دارد که تفاوت مشخص این انقلاب را با سایر انقلابات نشان می‌دهد؛ این دو، موضوعاتی هستند که من سعی می‌کنم تا در این جلسه مختصراً مطرح کنم.

از نقطه نظر بسیاری از افراد و نیروهای مختلف در سطح جهان، پرسش‌هایی مطرح می‌شود مبنی بر این که انقلاب اکتبر به چه شکلی و بر اساس چه ابزاری به پیروزی رسید؟ آیا توده‌ها بودند که تدارک انقلاب را دیدند یا شوراهای کارگری، اتحادیه‌های کارگری و تجمعات کارگری به مفهوم عام کلمه؟ آیا ابزار مشخص دیگری در این انقلاب وجود داشت که پیروزی انقلاب را میسر و تضمین کرد یا خیر؟ من می‌خواهم در ابتدا به این موضوع بپردازم.

موضوع دوم، ماهیت انقلاب است. این هم یکی از موضوعات بسیار مهمی است که درست از فردای انقلاب اکتبر تا به امروز مورد سؤال قرار گرفته. آن سؤال این است که چگونه ممکن است که انقلاب

سوسیالیستی در یک جامعه عقب افتاده تحقق پیدا نماید؟ در واقع جان کلام این سؤال اینست که وقوع انقلاب اکتبر، برخلاف نظرات کارل مارکس است؛ چرا که مارکس صحبت از این می کرده است که انقلابات ابتدا باید در مراکز صنعتی پیشرفته سرمایه داری رخ دهند، و بنابراین انقلابی که در روسیه عقب افتاده صورت گرفته است، در واقع انقلابی زودرس بوده و اصولاً انقلابی نبوده که پایدار باقی بماند. در نتیجه لازم نیست تا این نوع انقلابات مجدداً در سایر نقاط جهان تکرار و تجربه گردد.

موضوع دوم، یعنی ماهیت انقلاب اکتبر، و این پرسش که آیا اصولاً امکان وقوع مجدد چنین انقلابی در سایر نقاط دنیا و به خصوص کشورهای عقب مانده میسر خواهد بود یا خیر، مسائلی هستند که در بحث اول ارائه می کنم و طی بحث دوم خود در دو هفته دیگر مشخصاً در مورد علل شکست انقلاب و درس های آن صحبت می کنم؛ البته من این دو را از هم تفکیک کرده ام، چرا که این درس ها به هرحال از اهمیت بسزایی برخوردار هستند و به همین جهت، تمرکز مشخصی را لازم دارند.

اکنون می پردازم به درس های انقلاب از زاویه ابزار تشکیلاتی ای که برای تدارک انقلاب لازم می باشد. به راه دور نرویم، از لحاظ تاریخی اگر فقط همین نکاتی که رفیق فرهاد در ابتدای جلسه اشاره کرد، مورد بررسی قرار بدهیم، طی همین یکی دو سال گذشته مبارزات ضد سرمایه داری به اوج خود رسیده، و اگر نگوئیم میلیون ها، دست کم صدها هزار نفر در سراسر جهان مشخصاً در حال مبارزه علیه نظام سرمایه داری هستند. و انواع رویدادها هم در طول این یک سال گذشته رخ داده است. سیاست های تضییعی نظام های سرمایه داری به زیر سؤال رفته و تشکل های مختلفی درگیر مبارزات گردیده اند و در اواخر همین ماه، یعنی ماه نوامبر ۲۰۱۱ در انگلستان یک تظاهرات و یا می توان گفت اعتصاب عمومی تاریخی از طرف ۳۰ اتحادیه کارگری در تقابل با سیاست های نوسرمایه داری دولت محافظه کار لیبرال انگلستان صورت خواهد گرفت.

ما امروز در سراسر جهان شاهدیم که در اعتراض به سیاست های فعلی سرمایه داری و اجحافتی که در حق مردم شده است، بیش از ۲ هزار منطقه در حال اشغال است. همین طور اخیراً گزارش هایی از ایران رسیده است که نشان می دهد هفته پیش، مورخ ۱۳ آبان ۱۳۹۰، سمیناری در کرج برگزار شده و بسیاری از افراد و کارگران پیشروی با تجربه در آن شرکت کرده و اصولاً آن ها هم با جسارت بسیار صحبت از ایجاد تشکل هایی در درون طبقه کارگر و سازماندهی و حتی سرنگونی نظام جهانی سرمایه داری به دست خود کارگران نموده اند.

ما شاهد وقایع دیگری نیز هستیم؛ مبارزات ضد استبدادی در خاورمیانه که تاکنون به کناره گیری چند نفر از دیکتاتورهای منطقه منجر شده است. سؤالی که مطرح می شود این است که آیا این اعتراضات توده ای که امروز دیگر به صورت عریان یک اعتراض "ضد سرمایه داری" است، منجر به انقلاب پرولتری در یکی از این مناطق و یا در همه این مناطق می گردد یا نه؟

پاسخ به این سؤال کاملاً منفی است. تمامی این اعتراضاتی که در سطح جهانی مشاهده کرده ایم، متأسفانه هیچ یک به انقلاب کارگری منجر نخواهد شد. علت آن هم ساده است: یک عنصر غایب در این اعتراضات وجود دارد و آن عنصر غایب یک تشکل مشخص است که باید تدارک این انقلاب را از پیش دیده باشد؛ این عنصر نه در سطح بین المللی و نه در سطح محلی در کشورهای مختلف وجود ندارد.

بحثی که من امشب دارم این است که ببینیم این "عنصر غایب" در این کشورها چه هست و آن "عنصر حاضری" که در روسیه به بزرگترین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، چه بوده است؟

مسأله ابزار تشکیلاتی و تدارک انقلاب، یکی از مسائل بسیار مهم برای تحقق انقلاب پرولتری است. در روسیه عقب افتاده آن زمان، تشکل های مختلفی شکل گرفتند و به دنبال آن بحث بسیار مهمی طی سال های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ در میان سوسیال دموکرات ها به وجود آمد. سوسیال دموکرات ها در واقع با دو خط و دیدگاه رو به رو بودند:

یا از طریق فعالیت مستقیم در درون تشکل های توده ای طبقه ی کارگری است که آگاهی سیاسی و سوسیالیستی کسب می شود و نهایتاً این آگاهی، کل طبقه را منجر به سرنگونی نظام استبدادی تزاری می نماید، یا این که یک تشکل مشخص دیگری متشکل از مارکسیست های انقلابی و پیشروهای کارگری نیاز است که تدارک انقلاب را ببیند.

لنین در واقع مدافع نظر دوم بود، نظری که طبق آن تشکل های مستقل کارگری، اتحادیه های کارگری، احزاب بزرگ طبقه کارگر در واقع به خودی خود قادر به سازماندهی انقلاب در جهت سرنگونی نظام نخواهند شد. علتی که او مطرح می کرد -به نظر من یکی از مهمترین بخش ها و ابعاد جدیدی است که به مارکسیزم اضافه شده -آن اینست که: آگاهی سوسیالیستی متأسفانه در درون تشکل های بزرگ کارگری پایدار نخواهند ماند. گرچه آگاهی سوسیالیستی و آگاهی ضد سرمایه داری، حتی تا حد آگاهی برای سرنگونی نظام سرمایه داری به وجود می آیند، اما برای این که این تشکل ها بتوانند مبارزه را از قبل در جهت سرنگونی سازمان دهند، نیاز به یک تشکل مشخص دیگری می باشد.

بحث لنین در واقع این بود که آگاهی سوسیالیستی با وجود این که در این تجمعات به وجود می آید، اما این آگاهی به همان نسبت هم از بین می رود. علتی که در این بحث مطرح می شد اینست که ایدئولوژی غالب در سطح جامعه، ایدئولوژی هیئت حاکم است. طبقه بورژوا (طبقه سرمایه دار) و دولت سرمایه داری اصولاً از دو طریق طبقه کارگر و کل جامعه را سرکوب می کند؛ یکی از طریق مجاری قدرت (از طریق قوه مقننه، مجریه و قضاییه) و ابزاری که برای سرکوب در دست دارد و واضح است که با صرف هزینه های سنگین می تواند طبقه کارگر را در هر اعتراض و هر اعتصابی سرکوب کند تا مانع از آن شود که این تجمعات کارگری و تجمعاتی که در درون معترضین به وجود می آید، شرایط سرنگونی نظام را ایجاد نماید.

اما مضاف بر این، طریقه دیگر سرکوب، سرکوب ایدئولوژیک است. در سطح جوامع سرمایه داری - چه جوامع سرمایه داری که از دموکراسی بورژوایی (دموکراسی صوری) برخوردار هستند، مانند کشورهای اروپایی و آمریکایی، و چه کشورها و دولت هایی که تحت سلطه ی دیکتاتوری نظامی قرار دارند، مانند ایران -ابزار ایدئولوژیک یکی از هزینه های عظیمی است که در این کشورها صرف می شود تا طبقه کارگر و زحمتکش را سرکوب و به کناری پرتاب کنند. و آن چه که ما در تجمع های بزرگ کارگری مشاهده می کنیم اینست که همان طور که این تجمعات به طور خودانگیخته این مبارزات را آغاز می کنند، به همان ترتیب ایدئولوژی هیأت حاکم به طور خودانگیخته در این تجمعات نفوذ می کند و گرایشات فرمیستی و گرایش های مماشات جو در درون تجمعات توده ای به وجود می آید.

بحث لنین در آن زمان این بود که برای مصون نگه داشتن خود از ایدئولوژی هیئت حاکم، باید تشکل مشخصی ایجاد کرد. تشکلی که از لحاظ تشکیلاتی جدا از تشکل توده ای باشد، تشکلی که بتواند سازماندهی را برای دوران اعتلای انقلابی تدارک ببیند، تشکلی که بتواند حول یک برنامه انقلابی با استفاده از تمام تنوری های انقلابی در سطح بین المللی و در سطوح مختلف این سازماندهی را انجام دهد. تشکلی که بتواند خود را از ضربه پذیری از سوی پلیس مخفی و انواع و اقسام ابزارهای سرکوب مصون نگه دارد. و این تشکل، یک تشکل توده ای نمی تواند باشد، زیرا که در میان توده ها مبارزات به گونه ای به جلو می رود که اولاً جنبه های علنی دارد و ثانیاً این اعتراضات و مبارزات از

طرف هیأت حاکم مورد سرکوب قرار می گیرد و از طرف دیگر و از همه مهم تر در ایدئولوژی مستقر و حاکم در این تجمعات و تشکل های توده ای، ایدئولوژی هیأت حاکم نفوذ می کند.

در رابطه با ایران هم ما این مسأله را به وضوح مشاهده می کنیم. در واقع رژیم سرکوبگر ایران صرفاً از ابزار سرکوب استفاده نمی کند، بلکه از این ابزار در شرایط بحرانی که رژیم در آن به خطر می افتد استفاده می کند، مانند ۲ سال پیش که به طور مشخص از بسیجی ها و پاسداران و لباس شخصی ها و غیره در خیابان ها استفاده کرد و در غیاب این دوران، در دورانی که رژیم در خطر نیست، مساجد، منابع مختلف و رسانه های عمومی و همچنین نهادهای کارگری وابسته به رژیم، نقش اعمال نفوذ و به بیراهه کشیدن توده ها را دنبال می کنند و به همین خاطر هزینه بسیار هنگفتی صرف این نوع نهادها می شود.

بنابراین بسیار واضح است که در درون یک تشکل توده ای، انقلاب نمی تواند سازماندهی پیدا کند. و این را در شرایط کنونی در سطح جهانی نیز ملاحظه می کنیم. مثلاً در مصر می بینیم که اتحادیه های کارگری بزرگ و پر تجربه ای آن جا بودند، و در بسیاری از کشورهای دیگر و از جمله امروز در کشورهای اروپایی می بینیم که اتحادیه های کارگری قدرتمند و پرنفوذی حضور دارند، اما هیچ کدام از این ها قادر به تدارک انقلاب در جهت سرنگونی "نظام سرمایه داری" نیستند.

پس یکی از موارد و درس های مهمی که به اعتقاد من می توان از انقلاب اکتبر فراگرفت، وجود حزب پیشتاز انقلابی در آن جا بوده است. حزبی که در واقع از دو دهه پیش از سرنگونی رژیم تزار، شروع به فعالیت کرد و این تدارکات را در درون طبقه کارگر انجام داد و طبقه کارگر را برای رهایی از شر نظام سرمایه داری آماده کرد. و در شرایط اعتلای انقلابی که شوراهای کارگری شکل گرفتند، واضح است که نماینده های این حزب در واقع از مبتکرین و از رهبران شوراهای کارگری هم بودند و به عنوان نمایندگان طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب انتخاب گردیدند.

بنابراین چیزی که حضورش در انقلاب موفقیت آمیز اکتبر مشاهده شد و چیزی که غیبتش در تظاهرات و اعتراضات توده ای امروز و در یک سلسله از انقلاب های گذشته هم مشاهده می شود -از جمله خود انقلاب ایران- نبود حزب پیشتاز انقلابی است. و این یکی از درس های عمده ای است که می توانیم از انقلاب اکتبر فراگیریم.

ترکیب اجتماعی این حزب هم مسأله بسیار مهمی است که در درون حزب بلشویک، که برای تدارک انقلاب ساخته شد، به وجود آمد. ترکیب اجتماعی این حزب در واقع یک ترکیب دوگانه ایست متشکل از کارگران پیشرو و کارگران سوسیالیست، کارگرانی که ما بر آن ها نام "کارگر روشنفکران" نهاده ایم. کارگرانی که در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری برای دوره ای مبارزه کردند و آگاهی سوسیالیستی از طریق مبارزات روزمره خود کسب کردند و دست به مطالعه و ارزیابی و تحلیل از مسائل اجتماعی زده بودند و این ها در واقع مغزهای متفکر جنبش کارگری هستند.

چنین مغزهایی در انقلاب اکتبر وجود داشت و امروزه در سطح ایران این مغزها به مراتب بیشتر از دوران انقلاب اکتبر هستند و تعداد این نوع کارگران (به لحاظ کمی) کم نیست. از سوی دیگر، این حزب، یعنی حزب پیشتاز انقلابی متشکل شده از کسانی که ما بر آن ها نام "روشنفکر کارگران" نهاده ایم. روشنفکران کارگران کسانی هستند که از سابقه روشنفکری یا از سابقه غیرکارگری وارد مبارزات کارگری می شوند و خودشان را در خدمت طبقه کارگر قرار می دهند و به طور روزمره مسأله طبقه کارگر مسأله آن ها هم می گردد و به دور تجارب تنوریک و نظری و بین المللی خود کوشش خواهند کرد که جهت گیری مبارزات کارگری را غنا ببخشند. نه تنها این، بلکه باید در طول پروسه ای، مورد اعتماد حداقل پیشروی کارگری قرار بگیرند.

یعنی طبقه کارگر و پیشروان کارگری در جامعه باید این ها را به عنوان کسانی که در جنبش کارگری حضور دارند، به رسمیت بشناسند. این ترکیب، یعنی ترکیب "کارگر روشنفکران" و "روشنفکر کارگران" است که بنیادهای اولیه حزب پیشتاز انقلابی را بنا می نهد. و این روند بود که در انقلاب روسیه، یعنی در دوران پیش از وقوع انقلاب صورت گرفت و "حزب بلشویک" یا "حزب لنینی" در واقع زائیده این ترکیب دوگانه بود. حزب توانست از طریق این تشک، با این دو عنصری که اشاره کردم، سازماندهی را کامل کند و تاحدی جلو برود که در دوران پیشا-انقلابی در صدر مبارزات کارگری قرار بگیرد.

بنابراین حزب پیشتاز انقلابی، حزبی نیست که صرفاً از درون کارهای روزمره سازمان های توده ای بیرون بیاید. این حزب، از لحاظ تشکیلاتی کاملاً جدا از سازمان های توده ای است و این حزب در واقع حزب بلشویک است که پروسه ساختن انقلاب کارگری و پیروزی آن در داخل روسیه را تضمین کرد. از این نقطه نظر این عمده ترین درسی است که از انقلاب اکتبر می توان گرفت.

در این جا باید به موضوع دیگری اشاره کرد، سازمان های بسیاری بوده و هستند - فی المثل در دوران خود لنین یا حتی امروز - که خودشان را جدا از طبقه کارگر به عنوان احزاب "کارگری"، "کمونیستی" یا "سوسیالیستی" معرفی می کردند و می کنند؛ امروز هم ما از این نوع احزاب در داخل ایران فراوان داریم. اما اگر این احزاب مورد تأیید طبقه کارگر قرار نگرفته باشند و نفوذ و اعتباری در درون طبقه کارگر نداشته باشند، در واقع تنها کاری که انجام داده اند این است که کاریکاتوری از احزاب لنینیستی به وجود آورده اند. از این نقطه نظر، منظور ما از حزب لنینیستی یا حزب پیشتاز انقلابی، این نوع احزاب نیست (احزابی که ارتباط ارگانیک و مشخص با طبقه کارگر ندارند و صرفاً احزابی را خارج از حیطه مبارزات کارگری به وجود می آورند و توقع و انتظار دارند که کارگران به آن ها بپیوندند و بعد انقلاب سازمان پیدا کنند). (طبقه کارگر و پیشروان کارگری متمایل به پیوستن به این احزاب نیستند، مگر این که حزب پیشتاز انقلابی را از آن خود بیندارند. این شرایط متأسفانه در درون جامعه ما وجود ندارد؛ حزب پیشتاز انقلابی و احزاب و گروه هایی که با جنبش کارگری مرتبط باشند، امروز وجود ندارند و باید در آتیه ساخته شوند.

دومین درس انقلاب اکتبر که می تواند در آینده مورد استفاده قرار بگیرد، مسأله انقلاب سوسیالیستی است. بعضی ها بر این باورند که انقلاب اکتبر خلاف نظرات کارل مارکس بوده است؛ چرا که کارل مارکس صحبت از انقلاب ها در کشورهای سرمایه داری پیشرفته صنعتی کرده و انقلاب سوسیالیستی را در واقع مرتبط به این کشورها می دانسته است. اما برخلاف این برداشت، انقلاب اکتبر دقیقاً براساس نظرات مارکس سازمان پیدا کرده، یعنی خود مارکس در سال ۱۸۴۸ در "خطابیه کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست ها"، مشخصاً پس از تجربه کردن انقلاب در آلمان در سال ۱۸۴۸، به این نتیجه می رسد که بورژوازی دیگر آن خصلت انقلابی خود در دوران فنودالیزم و مبارزه علیه استبداد را از دست داده است. بورژوازی دیگر قادر به حل تکالیف بورژوا -دموکراتیک، تکالیف عقب افتاده ای که در این جوامع وجود دارد، نخواهد بود.

یک سال پس از توفیق بورژوازی در انقلاب آلمان، مارکس این ارزیابی را می کند که در واقع انقلاب در کشورهای مختلف باید "مداوم" باشد. به سخن دیگر، دوران انقلابی، که تکالیف بورژوا -دموکراتیک را انجام دهد، یعنی تکالیفی که که سنتاً توسط خود بورژوازی در کشورهای مختلف در اواخر قرن هجدهم و نوزدهم و اوایل قرن بیستم صورت گرفته، دیگر سپری شده است. دوران انقلاب دموکراتیک در این جوامع سپری شده، چون بورژوازی دیگر آن خصلت انقلابی را ندارد و واهمه بورژوازی از طبقه کارگر بیشتر از واهمه ایست که از استبداد دارد. زیرا که طبقه کارگر در سطح جهانی رشد کرده و آگاهی سوسیالیستی و سوسیالیزم علمی در درون آن رخنه کرده و بورژوازی در قدرت، مشاهده کرد که طبقه کارگری که حضور دارد، توان گرفتن قدرت را بیشتر از آن ها دارا بوده

و به این جهت با استبداد تبانی کرد و از انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک به شکل انقلابی آن، سرباز زد. از این نقطه نظر مارکس به این ارزیابی می رسد که انقلاب باید یک "انقلاب مداوم" باشد، انقلاب مداوم به این مفهوم که پرولتاریاست که باید قدرت را در دست بگیرد و با ادغام تکالیف بورژوا-دموکراتیک با تکالیف سوسیالیستی، انجام آن را تحقق دهد.

مارکس این نظرات را است که در نوشته‌های دیگری هم به آن اشاره می کند، ولی آن چه که مد نظر انقلاب اکتبر بود، آموزه هایی بود که در نوشته های مارکس بیان شده است. مارکس به خصوص پس از کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ به این نتیجه رسید که تمام ابزار و دستگاه دولت سرمایه داری باید سرنگون و از بین برود و از هم بپاشد تا این که انقلاب بتواند به پیروزی برسد و همچنین تکالیفی را که در مقابل جامعه وجود دارد را حل نماید.

بنابراین ما در انقلاب روسیه شاهد این هستیم که هم از لحاظ روش مبارزاتی، این انقلاب منطبق با نظرات کارل مارکس بوده و هم از لحاظ سازماندهی انقلابی، یعنی ایجاد شوراهای کارگری و دادن قدرت به دست شوراهای کارگری و در واقع به دست گرفتن قدرت دستگاه دولتی از سوی خود طبقه کارگر، و هم از حیث ساختار تشکیلاتی خود انقلاب که منطبق بود با نظرات کارل مارکس در ۱۸۷۱ پس از تجربه کمون پاریس.

ماشین دولتی هم به هرحال در انقلاب روسیه متلاشی شد، ماشین قدرت بورژوازی از بین رفت و قدرتی نوین جایگزین آن شد. این مسأله هم با نظراتی که کارل مارکس مطرح می کرد، انطباق داشت. بنابراین مسأله جد کردن انقلاب اکتبر از نظرات کارل مارکس، اشتباه فاحشی است و به اعتقاد من بسیاری آگاهانه این کار را می کنند.

انقلاب سوسیالیستی، در روسیه عقب افتاده به وقوع پیوست که خود می توانست آغاز انقلاب های جهانی باشد. در حقیقت این کشور عقب افتاده و تنوری رشد ناموزون و مرکب نشان داد که این انقلاب ها در حلقه ضعیف امپریالیستی می تواند رخ دهد و به پیروزی برسد. و این تجربه ای بود بسیار غنی از انقلاب اکتبر که نشان داد این تنوری قابل تحقق است. تنوری ای که کارل مارکس در سال ۱۸۴۸ مطرح کرد و پس از آن تروتسکی در ۱۹۰۵ و خود لنین هم بارها از آن (انقلاب لاینقطع) صحبت کردند و این که انقلاب در حلقه های ضعیف گشایش پیدا خواهد کرد، و در سطح جهانی به پیروزی خواهد رسید.

این نکته بسیار مهمی است که از انقلاب اکتبر باید استنتاج کرد. بنابراین کسانی که هنوز پس از سال ها از انقلاب "دموکراتیک" در جامعه ای نظیر ایران صحبت می کنند، این واقعیت را می رسانند که از تمام این پروسه و روند مبارزات کارگری در سطح جهانی در ۱۸۰ سال گذشته، یا بی اطلاع هستند و یا کاملاً آن را نادیده می گیرند.

آن چه که در روسیه اتفاق افتاد به این مفهوم بود که بورژوازی تا زمانی ترقی خواه است، تا زمانی خواهان انقلاب هست و تا زمانی قادر به حل تکالیف و وظایف بورژوا-دموکراتیک می باشد که یک رژیم استبدادی و ارتجاعی ماقبل سرمایه داری در حکومت باشد. اما در عصر امپریالیزم، در دوره فعلی، ما مشاهده می کنیم که در سطح جهانی بورژوازی حتی در کشورهای عقب افتاده در قدرت است و ما در هیچ جای دنیا امروز حکومت های فنودالی و دولت های فنودالی نداریم. از این نقطه نظر، وقتی بورژوازی در قدرت است، واضح است یک بخشی از همان بورژوازی خواهان سرنگونی نظام خود نخواهد شد. این پروسه را ما به وضوح در داخل ایران می بینیم. کسانی که تنوری های انقلاب دموکراتیک را مطرح می کنند و خواهان تأیید و یا سازش با بخشی از هیئت حاکم هستند - مثلاً از اصلاح طلبان در داخل ایران حمایت می کنند - این ها دقیقاً نادیده می گیرند که گرایش های مختلف

بورژوازی که ممکن است برای دوره ای در اپوزیسیون هم باشند، خواهان سرنگونی کلیت این نظام نیستند، بلکه خواهان سازش هستند و تکالیف و وظایفی که از نقطه نظر تاریخی به عهده بورژوازی بوده، دیگر قادر به تحقق آن ها نیستند.

مثلاً حل مسأله ملی، یکی از مسائل کلیدی انقلاب در داخل ایران است. تمای دولت ها و رژیم هایی که در قدرت بوده اند، مسأله ملی را یا نادیده گرفته اند و یا به جای حل مسأله با سرکوب به آن پاسخ داده اند. بنابراین حل مسأله ملی که یکی از مطالبات و یکی از تکالیف دموکراتیک در سطح جامعه است، با سرنگونی این رژیم ادغام شده؛ زیرا که تا این رژیم سرنگون نگردد، مسأله ملی که یک تکلیف بورژوا-دموکراتیک است، در جامعه ما حل نخواهد شد.

مسأله ارضی و مسأله دهقانان هم به همین ترتیب مسأله ای است که زمین باید از آن دهقانان باشد و باید اشتراکی گردد، و برای این که زمین اشتراکی شود، واضح است که باید بانک های مختلف به کسانی که صاحب زمین می شوند وام بدهد و از این نقطه نظر دولت سرمایه داری که حامی بانک هاست و بانک ها هم در این دولت ادغام شده اند، واضح است که از دادن وام به دهقانان جلوگیری خواهند کرد. از این نظر برای این که یکی از خواست ها و تکالیف دموکراتیک مانند مسأله ارضی، در داخل ایران حل شود باید این رژیم از بنیاد سرنگون گردد و به جای آن یک رژیم کارگری سر کار آید تا بتواند این اقدامات اولیه دموکراتیک را انجام دهد.

مسأله دموکراسی درونی هم همین طور؛ این رژیم نشان داد که هیچ کدام از جناح های آن قادر به تحقق حتی یک سلسله تکالیف بورژوا-دموکراتیک هم نیستند و در عمل نشان دادند که حتی یکدیگر را نمی توانند تحمل کنند، واضح است که برای جامعه هم نمی توانند دموکراسی به ارمغان بیاورند. از این نظر، برای حل این تکالیف بورژوا-دموکراتیک یک چنین رژیمی باید سرنگون گردد تا خواست ها و مطالبات دموکراتیک تحقق پیدا کند. حل مسأله زنان هم همینطور.

در نتیجه در جامعه ما تکالیف دموکراتیک و تکالیف سوسیالیستی با هم ادغام شده و جداناپذیرند. تنها نیروی انقلابی که قادر به تحقق تکالیف دموکراتیک و همزمان با آن تکالیف سوسیالیستی در جامعه است، طبقه کارگر می باشد. و این تنها نیروی انقلابی است که می تواند از طریق مبارزه، از طریق اعتصاب عمومی، و در نهایت مبارزه برای مسلح کردن خود و سرنگونی این نظام، دولت کارگری را مستقر کند. همچنین آغاز به انجام تکالیف بورژوا-دموکراتیکی نماید که این رژیم قادر به تحقق آن ها نبوده و نیست. و در ضمن، آغاز انقلاب کارگری، خود انقلاب سوسیالیستی را هدف قرار می دهد و انقلاب سوسیالیستی هم انقلابی است که از یک منطقه می تواند آغاز شود و به سراسر جهان گسترش پیدا بکند. از این نظر، در داخل ایران، یکی از درس های عمده ای که از انقلاب اکتبر می توانیم اتخاذ کنیم، این است که انقلاب کارگری و انقلاب سوسیالیستی امکانپذیر است، و نه تنها امکانپذیر است، بلکه تنها راه انجام تکالیف عقب افتاده بورژوا-دموکراتیک در جامعه است و تکالیف بورژوا-دموکراتیک هم امروزه در سطح جهانی با انجام تکالیف سوسیالیستی ادغام شده و تنها رهبری طبقه کارگر قادر به انجام این تکالیف است.

جمع بندی بحث

قصد این را ندارم که وارد بحث های مربوط به اختلافات درونی حزب بلشویک گردم، چون به هر حال در جلسه آینده -دو هفته دیگر- قسمتی از این بحث را در مورد وقایع سال های ۱۹۲۰ به بعد و علل شکست انقلاب اکتبر خواهیم داشت.

اما در مورد انگیزه بحث امشب، باید بگویم که در واقع هدف ما برگزاری مراسم جشن به مناسبت انقلاب اکتبر نبود. مشخصاً امروز یک سلسله مسائلی در مقابل ما به وجود آمده که با توجه به تلاطم ها، حرکت ها، قیام ها، طغیان ها و اشغال ها و غیره در سطح جهانی، مربوط به ایران هم می شود؛ همان طور که اشاره کردم، طبقه کارگر در ایران با وجود سرکوب ها، همواره به مبارزات ضد سرمایه داری ادامه داده است؛ ما دوسال پیش از این، طغیان های توده ای در ایران داشتیم و این طغیان ها محققاً ادامه خواهد داشت. با وجود تشدید سرکوب ها، آتش زیر خاکستری که امروز در ایران وجود دارد با توجه به این تلاطمات و طغیان ها، روزی ما را در مقامی قرار خواهد داد که باید یک سلسله تدارکات را برای انقلاب آتی ببینیم.

اگر ما به دقت نگاه بکنیم، می بینیم که گرایشات راستگرا کم و بیش دارند خودشان را آماده می کنند، سلطنت طلبان سوسیال دموکرات شده، جلسات بحث و تدارکات خودشان را دارند، اصلاح طلبان هم همچنین، جریانات مختلفی که در طیف اپوزیسیون هستند هر کدام به درجات مختلف آماده دخالتگری هستند، به غیر از گرایشات چپ. چپ کماکان متفرق است، چپ کماکان وارد بحث های کاملاً فرقه گرایانه و کاملاً انزواطلبانه می شود و هنوز تشکیلات مشخص یکپارچه ای را اعلام نکرده و قدم های اولیه در راستای تدارک یک اتحاد عمل را هم برداشته است.

بنابراین در بحث فعلی، به بهانه نود و چهارمین سالگرد انقلاب اکتبر، می خواهیم بر سر این موضوعات بیشتر صحبت نماییم. اما برای آغاز، از آن جا که انقلاب اکتبر یک سلسله درس های مشخصی را به ما آموخته است، ما دیگر نمی توانیم مجدداً از صفر شروع کنیم؛ به همین جهت، باید از این درس ها تا حد امکان استفاده نماییم.

درس اول، پاسخ به این پرسش است که برای تدارک انقلاب آتی به چه نوع تشکیلاتی نیاز داریم؟

آیا تشکیلات شورایی نیاز داریم؟ آیا اتحادیه های کارگری نیاز داریم؟ آیا به تشکل مستقل کارگری نیازمندیم؟ آیا اصولاً به چیزی نیاز نداریم و فقط باید به میان توده ها برویم؟ و یا باید تشکل مشخصی را به وجود بیاوریم که حزب پیشتاز انقلابی نامیده شده؟ یعنی حزب بلشویک -لنینیست، براساس الگویی که انقلاب اکتبر را به پیروزی رسانید. به اعتقاد من این آخرین مورد، یعنی دومین بدیل، درست است و ما باید برای انقلاب آتی ایران براساس ساختارهای تشکیلاتی که انقلاب اکتبر، یعنی نخستین و تنها انقلاب پرولتری را به پیروزی رسانید، تدارکاتی را برای چنین تشکیلاتی ببینیم.

این تشکیلات باید از سال های پیش ایجاد می شد. اما نشد، چرا که یک عده و یک بخشی از جنبش کارگری، از فعالین جنبش کارگری مرتب به دنبال فعالیت توده ای رفتند و تلاش خود را بکار بسته اند تا مثلاً شوراهای را بسازند، شوراهای را از پایین بسازند، سندیکا بسازند، اتحادیه کارگری بسازند؛ واضح است که این موارد مورد حمایت ما قرار دارد، واضح است که باید از تشکل مستقل کارگری، سندیکا و یا شوراهای حمایت بکنیم. در ضمن ساختن شوراهای کار انقلابیون نیست. شوراهای را توسط طبقه کارگر در یک شرایط اعتلای انقلابی ساخته خواهد شد و نیازی نیست رفقای که در گرایش چپ انقلابی هستند، بروند شوراهای را بسازند. وظیفه اساسی و مرکزی انقلابیون و مارکسیست های انقلابی، تشکیل حزب پیشتاز انقلابی است و بس.

هیچ چیز دیگری مهمتر از این وجود ندارد. این درس نخست انقلاب اکتبر است. اگر کسی به این درس اولیه نرسیده باشد، واضح است که در یک اتحاد، با جریاناتی که به این درس رسیده باشند، همسویی نخواهد داشت. بنابراین پیش شرط اولیه برای فراهم آوردن امکانات کار مشترک، درس گیری از انقلاب اکتبر است و نخستین درس هم ضرورت ایجاد حزب پیشتاز انقلابی است، براساس تجربه انقلاب اکتبر.

مورد دوم: انقلاب اکتبر نشان داد که در یک کشور عقب افتاده امکان پیروزی و به قدرت رسیدن پرولتاریا وجود دارد. دوران انقلاب های دموکراتیک سپری شده، انقلاب دموکراتیک به عنوان انقلاب بورژوازی از بین رفته، دوران آن بسر رسیده؛ از زمان انقلاب ۱۸۴۸ به این سو، موضعی که خود کارل مارکس گرفت، به این مفهوم بود که بورژوازی خصلت انقلابی خود را از دست داده است و دیگر قادر نیست انقلاب های بورژوا-دموکراتیک انجام دهد، دیگر قادر نیست که تکالیف بورژوا-دموکراتیکی را که بر دوشش نهاده شده بود انجام دهد.

تکالیف بورژوا-دموکراتیک جامعه به دوش طبقه کارگر افتاده است. انقلاب آتی ایران، یا یک انقلاب سوسیالیستی است و یا انقلابی صورت نخواهد گرفت. یک حکومت تغییر پیدا می کند، یک مهره عوض می شود و جای آن مهره دیگری می آید. همانطور که شاه رفت و خمینی آمد. همان طور که در مصر یکی رفت و یکی دیگر مشابه او به جایش خواهد نشست.

این ها انقلاب پرولتری نیستند و مسأله ای را در جامعه حل نخواهند کرد. این ها استثمار طبقه کارگر را تداوم می بخشند. بنابراین پیش شرط یک همسویی و یک اتحاد برای دخالت در انقلاب آتی ایران، قبول و پذیرش مشخص این است که موعد انقلاب دموکراتیک سپری گشته است. چون بورژوازی در ایران و در سراسر جهان به قدرت رسیده، دیگر دوران فنودالیزم وجود ندارد، بنابراین مبارزات برای احقاق سوسیالیزم و عدالت اجتماعی و رفاه اجتماعی و انجام تکالیف بورژوا-دموکراتیک و سوسیالیزم با هم ادغام شده و تنها به رهبری طبقه کارگر است که می تواند به سرانجام برسد، و نه از طریق اتحاد با بورژوازی بومی و درونی؛ در داخل ایران بورژوازی و جناح های آن به نیرویی ارتجاعی مبدل شده اند.

اگر انقلابی در ایران رخ دهد و طبقه کارگر در صدر مبارزات قرار بگیرد، نیروهای ضد ضربت بورژوازی همین اصلاح طلبان خواهند بود. این ها به رژیم خواهند پیوست. بنابراین نمی توانیم براساس این که انقلاب، دموکراتیک است، ما با بخشی از بورژوازی داخل ایران متحد شویم، ائتلاف بکنیم و سازش طبقاتی نماییم. دوستان بزرگمهر اشاره می کند که این ها نقاط ضعف بحث من بود، صحبت های ماکزیمالیستی کردم، یعنی صحبت های فرقه گرایانه کردم، پرش داشتم. این ها پرش نیست، این ها دقیقاً واقعیت های مشخص عینی جامعه است. اگر بخواهیم برای انقلاب تدارک ببینیم، باید قبول داشته باشیم که انقلاب آتی فقط باید به رهبری طبقه کارگر باشد و بس.

متحد طبقه کارگر، نمی تواند بورژوازی باشد. متحدین طبقه کارگر، دهقانان فقیرند، ملیت های تحت ستم هستند، زنان مبارز هستند، جمیع کارگران هستند. این ها متحدین طبقه کارگر در انقلاب آتی هستند. بورژوازی در واقع در حکومت و در قدرت است. نظام را مورد سؤال قرار نمی دهد، بخشی از گرایش های فوقانی خرده بورژوازی هم به ارتجاع پیوسته اند. در انقلاب ایران حزب الهی ها را که جریاناتی خرده بورژوا بودند دیدیم که به نیروهای ضدانقلاب تبدیل شدند. اگر حزب توده و اکثریت و مانونیست ها در آن زمان به این رژیم توهم داشتند، اکنون می بایست دیگر این درس ها را فراگرفته باشند. نمی توانند دوباره همان موضوعات را تکرار بکنند. گرایشات مانونیست، مانند حزب رنجبران، طرفدار بنی صدر شدند. حزب توده و دارودسته آن هم طرفدار خمینی شدند و همکاری کردند.

این براساس سیاست های اشتباهیست که امروز هم کم و بیش افرادی از آن صحبت می کنند: "انقلاب، دموکراتیک است!" یعنی چه انقلاب دموکراتیک است؟ یعنی باید با بخشی از بورژوازی متحد شد، ائتلاف کرد، در خدمت آن ها قرار گرفت و به انقلابی که پرولتری است خیانت کرد و بعد اگر کسی از این حرف بزند، این حرف ماکزیمالیتی است! این حرف فرقه گرایانه است!

خیر، این حرف واقع گرایانه است و این درس انقلاب اکتبر است. درس های انقلاب اکتبر، یعنی درس گرفتن از این که انقلاب در یک کشور عقب افتاده به رهبری پرولتاریا قابل تحقق است. اگر ۹۴ سال پیش این انقلاب در روسیه پیروز شد، امروز در ایران به مراتب شرایط برای این پیروزی آماده تر است. پرولتاریای ایران تجربه ی غنی دارد، پرولتاریای ایران مهمترین متحد امپریالیزم، شاهنشاه را در ایران سرنگون کرد.

و این تجربه ای نیست که به زودی فراموش شود. طبقه کارگر ایران در طی ۳۳ سال گذشته، به طور ممتد و مستمر به غیر از ۸ سال دوران جنگ، به مبارزات و اعتصابات ادامه داده است. امروز کارگران پتروشیمی در اعتصاب اند. در تمام این دوران اعتصابات ادامه داشته، محافل کارگری شکل گرفته اند، محافلی که مغز متفکر کارگران از دل آن بیرون آمده. این ها مقاله نویس هستند، مطالعه می کنند، این ها نیازی به روشنفکرانی که پشت میز کتاب نشسته و برای آن ها کتاب و مقاله بنویسند، ندارند.

این ها در جامعه ما حاضر هستند. این ها رهبران طبیعی طبقه کارگر هستند. روشنفکران انقلابی باید چنین جهت گیری داشته باشند. باید این نیروها را متقاعد بکنند که وحدتی بین پیشروهای کارگری در داخل ایران، مغزهای متفکر طبقه کارگر و انقلابیون و روشنفکرهای انقلابی صورت بگیرد. اگر روشنفکران انقلابی نتوانند اعتماد طبقه کارگر را کسب کنند، واضح است که حزب پیشتاز انقلابی ساخته نخواهد شد.

من ۶ سال پیش مقاله ای نوشتم (که امروز روی سایت میلیتانت هست و رفقا را به آن رجوع می دهم). (در انتهای این مقاله با عنوان "حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله" پیشنهاداتی برای تدارک حزب مطرح کرده ام؛ رفقا را به این مقاله رجوع می دهم، چرا که بحث های این جلسه در ارتباط با همان مقاله است.

و در پاسخ به رفیق بزرگمهر که به درستی سؤال کرده بود "اکنون چه باید کرد:"

روشن است، یک سری پیش شرط ها را باید پذیرفت. پیش شرط هایی بر اساس درس های انقلاب اکتبر. مضاف بر آن یک سری اتحاد عمل ها می تواند صورت بگیرد. اتحاد عمل هایی در ارتباط با حمایت مشخص از کارگران ایران. برای این که کارگران ایران اعتماد به نفس پیدا کنند، باید بدانند که در خارج از کشور متحدینی دارند که از آن ها به طور مستمر با کمپین های مشخصی که صورت می گیرد، حمایت می کنند. اضافه بر آن، یافتن متحدین بین المللی در دوران فعلی یکی از مسائل اساسی انقلاب آتی است. یافتن متحدینی که حامیان طبقه کارگر و حامیان انقلاب آتی ایران خواهند بود و این ها کم نیستند، هزاران نفر در سطح بین المللی همفکر ما هستند، هم نظر و هم‌رزم ما هستند. این ها را باید پیدا کرد و زمینه اولیه یک بین الملل انقلابی را ضمن ساختن یک حزب در داخل ایران فراهم آورد.

بنابراین امروز مسأله حزب پیشتاز انقلابی به مسأله مرکزی بین المللی مبدل شده است. اگر چنین حزبی بود و اگر ۳۰ سال پیش تمام این احزابی که ادعای انقلابی گری می کردند و خود را نمایندگان پرولتاریا معرفی می نمودند در این مسیر قدم می گذاشتند. فارغ از این که استالینیست بوده اند و یا مائوئیست و یا تروتسکیست؛ (اتفاقاً بسیاری از آن ها ادعا می کنند تروتسکیست هستند، بنابراین ما در این جا بحث های فرقه گرایانه نداریم و به طور عمومی نگاه به وضعیت جهانی می کنیم.)، اکنون شرایط ما این گونه نبود.

در یک چنین شرایطی اگر چنین حزبی بود، امروز در نیویورک، انگلستان، یونان، آلمان و فرانسه، شرایط پیشا انقلابی در جهت سرنگونی نظام سرمایه داری به وجود می آمد. اگر کمینترنی امروز بود، تدارکات انقلاب جهانی امروز می توانست ریخته شود. شرایط عینی آماده است، آن چه غایب است، شرایط ذهنی، یعنی نبود یک حزب انقلابی بین المللی است. این شرایط به وضوح نشان می دهد که ما چه کار باید بکنیم. اگر کسانی هستند که برای انقلاب در ایران و پرولتاریا دلسوزی می کنند و اعتقاد به انقلاب اکتبر دارند، این قدم ها را در وهله اول باید بردارند.

تا این قدم ها برداشته نشوند، حتی اگر طغیان هایی عظیم تر از دو سال پیش به وجود آید، باز اتفاقی نخواهد افتاد. حتی اگر انقلاب هم صورت بگیرد، مانند انقلاب بهمن ماه، این عده می روند و عده دیگری که بیشتر متمایل به غرب هستند جایگزین آن ها می شوند. کماکان بورژوازی در حکومت و قدرت باقی خواهد ماند و بدین ترتیب کماکان استثمار و سرکوب ادامه پیدا خواهد کرد. کماکان سرکوب ها ادامه پیدا خواهد کرد. تفاوتی نمی کند که این ها چه نوع ظاهری به خود می گیرند. عمامه به سر و یا تاج به سر و یا کراواتی مهم نیست، بورژوازی در ایران در واقع به یک جریان کاملاً ارتجاعی مبدل شده، همراهان بورژوازی همین اصلاح طلبان هستند و اقشار فوقانی خرده بورژوازی. این ها به دستگاه های ارتجاع مبدل شده اند، ما نمی توانیم این ها را از متحدین خودمان بدانیم و انقلاب آتی ایران را همراه با اینان سازمان دهیم.

بنابراین این ها درس های اصلی انقلاب اکتبر است و این ها پاسخ هایست که رفقا به طور مشخص طلب می کنند. یک سلسله سؤال های دیگری هم از سوی رفیقمان سیاوش در مورد انقلاب و مفهوم انقلاب و همچنین مسأله حزب و برنامه انقلابی و غیره مطرح شده است که پاسخ های طولانی تری می طلبد؛ در این موارد می توانیم طی جلسات بعدی بحث کرده و پاسخ دهیم. ولی به هر حال بحث امشب ما متمرکز بود بر روی درس های انقلاب اکتبر و کاربرد این درس ها برای انقلاب آتی ایران.

من فکر می کنم حداقل در این حد، من و برخی از رفقا نظر مشخص خودشان را دادند و این بحث ها همه مکتوب و از پیش نوشته شده، موجود هست. بنابراین حتی اگر در حال حاضر در این جلسه وقت برای بحث رفقا نباشد - مثل رفیقمان حمید - رفقا و همچنین ایشان می توانند بحث هایشان را به طور مکتوب ادامه دهند. یعنی این انتقادات و بحث ها را در مقالاتی بنویسند، و ما حتماً پاسخ خواهیم داد و این جلسات را هم می توانیم ادامه بدهیم و رفقای هم که حتی مخالف ما باشند می توانند بیایند و از تریبون استفاده کنند و به طور مساوی بحث هایشان را ادامه بدهند. چون منظور امتیاز گرفتن از این یا آن نیست، بلکه منظور واقعاً این است که یک اتحاد اصولی و مشخص مرتبط با جنبش کارگری به وجود بیاید و ما خودمان را آماده کنیم و تدارک ببینیم برای انقلاب آتی ایران. همان طور که سایر جریانات راستگرا و جریانات سانتریست و گرایشات مختلف خودشان را دارند آماده می کنند، ما هم باید چنین نماییم.